



جایگاه و اهمیت و کاربرد رویه قضایی در آرای دیوان عدالت اداری

(تاریخ دریافت ۱۳۹۶/۱۲/۱۵، تاریخ تصویب ۱۳۹۷/۰۴/۱۵)

بهزاد ثابتی پور کرمانی

چکیده

در این تحقیق به بررسی نقش و جایگاه رویه قضایی در آرای دیوان عدالت اداری پرداخته شده است. در جهت ارائه‌ی ضوابطی که در تشخیص دعاوی قابل طرح در دیوان کاربرد دارند؛ باید به رویه‌ی قضایی تکیه کرد؛ چرا که در شرایطی که استنباط‌های متعارض از قانون، موجب اختلاف نظرات دکترین در ارائه‌ی ضوابط شده است؛ رویه‌ی قضایی دیوان، به خصوص در مواردی که به رأی وحدت رویه منجر شده است؛ لازم‌الاتباع می‌باشد؛ هرچند این رویه با نگاه ایده آل به حوزه صلاحیت دیوان فاصله داشته باشد. رویه‌ی قضایی در تشخیص دعاوی قابل طرح، میان صلاحیت شعب و هیأت عمومی به تفکیک قائل شده است. در صورتی که بهتر بود میان حوزه صلاحیت عام و خاص دیوان به تفکیک قائل شده و با توجه به صلاحیت عام یا خاص دیوان و مختصات هر دعوا در رابطه با قابلیت طرح دعوی، نظر می‌داد. با بررسی آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور و دیوان عدالت اداری و احتمال تقابل آنها مشخص شد که در صورت تقابل رأی وحدت رویه عدالت اداری با رأی یکی از شعبه‌های دیوان عالی کشور در موضوع صلاحیت، با توجه به اینکه رأی وحدت رویه دیوان عدالت در حکم قانون بوده و رأی شعبه دیوان عدالت اداری است. ولی، در صورت تقابل رأی وحدت رویه دیوان عدالت کشور با رأی وحدت رویه عدالت اداری، بنا به دلایل زیر، باید برتری رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور را بر دیگر آرای وحدت رویه پذیرفت.

واژگان کلیدی: رویه قضایی، آرای دیوان عدالت اداری، صلاحیت



بخش اول: کلیات

رویه در لغت به معنای نظر، تفکر در امور، فکر و تامل در کار و اندیشه است. قضاء در لغت به معنای حکم کردن، ادا کردن، گزاردن و روا کردن است (عمید، ۱۳۷۶: ۶۶۹ و ۹۴۱). به مفهومی سنتی رویه قضائی مترادف با علم حقوق است که خالی از ابهام هم نیست، ترجمه کلمه فرانسوی EcnedurpsiruJ که خود برگرفته از واژه رومی SetnedurpsiruJ است. رومیان کسانی را که با اندیشیدن درباره حقوق و نحوه اجرای آن در عرصه عمل در زمره عالمان این رشته محسوب می شدند EtnedurpsiruJ یا فقط SetnedurP می نامیدند.

بند اول: تعریف فنی رویه قضایی

رویه قضائی راه حلی است که به طور معمول دادگاهها در برخورد با یک مساله حقوقی ارائه می کنند (کاربونیر، ۱۹۸۰: ۱۵۳). در اینجا چهره ای از قانون تقلید دیده می شود که بی آن، حقوق بدون توضیح است. در برخورد با یک مساله حقوقی شایع، دادگاهها خیلی زود عادت برخورد مشابه با آن مساله را پیدا می کنند، به طوری که می توان برخورد دادگاهها را با همان مساله پیش بینی کرد اگرچه دادگاهها ملزم به تبعیت از راه حل قبلی نیستند، اما احتمال تبعیت از آن زیاد است، از این رو، رویه قضائی را می توان با قدری مسامحه عادت دادگاهها نامید. از دیرباز در نظام های حقوقی نوشته، رویه قضائی به عنوان یک منبع حقوقی همواره مورد بحث و موجب افتراق بین انواع نظام های مزبور بوده و هست. در رم قدیم حقوق جنبه دکترینی و سپس کم کم جنبه رویه ای می گیرد حقوق رویه ای به تدریج از طریق دادگاه های رده پائین به طور موردی شکل می گیرد در خلال جمهوری، حقوق از حالت رویه ای به حالت قانونی تبدیل می شود. در فرانسه قدیم حقوق جنبه عرفی دارد از قرن ۱۳ به بعد به تدریج پادشاهان آن را مبدل به حقوق قانونی می کنند (Maury, ۱۹۹۶: ۳۲۰). در انگلستان نیز که از سال ۱۹۶۶ به بعد، مجلس اعیان مقید به آراء قبلی خود نبوده است، نباید رویه قضائی منبعی از حقوق محسوب شود رویه قضائی برای افراد جامعه جنبه الزامی دارد اصحاب دعوی باید خود را با آن مطابقت دهند. بررسی تاریخی و داده های رویه ای مبین این است که تفسیر قضائی سازنده و موجد قاعده حقوقی است. پس از انقلاب صنعتی پدیده تدوین همه گیر می شود مطابق نظریه



انقلابی، که فلسفه عمومی کشور است، قانون تنها منبع حقوق است، زیرا تنها قانون ناشی از اراده ملت است، رویه قضائی که این اراده را نادیده می‌گیرد از منفورترین نهادهاست (Carbonier, ۱۹۸۰: ۱۵۸). روند تحولات با ایجاد دیوان عالی و اختیاراتی که برای آن قائل می‌شوند. عملاً در جهت ایجاد حقوق در قرن ۱۹ به گونه‌ای آغاز می‌گردد که در صدمین سالگرد قانون مدنی آنچه بیشتر جلب توجه می‌کند این است که ایجاد رویه‌های قضائی توسط قضات بیش از قانونگذار در گسترش قوانین ناپلئونی موثر بوده است. در قرن بیستم قطعاً ماشین قانونگذاری تعطیل نشده، اما قاضی نیز نظاره‌گر نبوده است و دیوان عالی نیز به همان اندازه در خصوص قوانین نارسا مبهم نقش مهمی ایفا کرده است. به علاوه قضات دیگری نیز به قضات دیوان محلق شده‌اند، شورای دولتی با ایفای نقش یک قانونگذار حقوق اداری را ابداع می‌کند، سپس در سال ۱۹۸۵ شورای قانون اساسی با رسالت مطابقت دادن قوانین جدید با قانون اساسی، یک سری رویه‌های قضائی بسیار مهم به وجود می‌آورد و بالاخره سازمان‌های قضائی نظیر دادگاه عدالت جامعه اروپا و دادگاه حقوق بشر اروپا تاثیر زیادی بر حقوق فرانسه می‌گذارند بنابراین مهمترین واقعه در قرن بیستم در حقوق فرانسه افزایش شدید رویه قضائی بوده است. در انگلستان تا قرن ۱۱ حقوق عرفی حاکم بوده است. از قرن ۱۱ دادگاه‌های کامن لا حقوق رویه‌ای را به وجود می‌آورند که جایگزین حقوق عرفی می‌شود وضعیتی شبیه به شکل‌گیری حقوق پروتوری در رم قدیم، در انگلیس نیز صورت می‌گیرد، با این تفاوت که کامن لا، بر خلاف حقوق پروتوری، سخت پیچیده و الزامی بود دادگاه‌های شاهی در انگلستان تحمل اختلاف رویه‌ای را نداشتند، زیرا پذیرش آن در واقع قبول به مخاطره انداختن حاکمیت آنها بود. در انگلستان بعد از انقلاب صنعتی حقوق قانونی توسعه زیادی می‌یابد، اما همچنان طریقه عادی اعلان قواعد، رویه قضائی است. در انگلستان از قانون برای تغییر قاعده سابقه استفاده می‌شود، همان طوری که در فرانسه برای تغییر و نسخ رویه از قانون کمک گرفته می‌شود قاضی ملزم به تبعیت از قانون است، اما از این الزام در انگلستان، بر خلاف فرانسه، حاکمیت مطلق قانون و عدم وجود حقوق رویه‌ای استنتاج نمی‌شود انگلستان دوگانگی و مرکب بودن حقوق را پذیرفته است، اما فرانسه کمتر، زیرا سعی و



تلاش حقوقدانان بر این است که رویه قضائی را منتسب به قانون کنند و حقوق را تک منبعی معرفی نمایند. حقوق ایران نیز از این قاعده مستثنا نشده است. برخی آن را سازنده و موجد قاعده حقوقی می‌دانند و بدین منظور از اصول ۱۶۷ و ۷۳ قانون اساسی استمداد می‌جویند پاره ای دیگر از حقوقدانان منکر نقش خلاق رویه ای هستند اینان نظر خود را با توسل به اصل ۵۷ قانون اساسی و نیز مواد ۵ و ۱۹۸ قانون آئین دادرسی مدنی استحکام می‌بخشند در نظام های حقوق رویه قضائی نقطه تبلور حقوق است. رویه قضائی به قانون عینیت می‌بخشد، به آن تحرک می‌دهد، نقاط ضعف، شدت و نارسائی آن را برطرف کرده، با نیارهای اجتماعی منطبق می‌سازد، موجب نشو و نمو نما، تکامل و تحول قوانین و نیز سایر منابع حقوق است، معیار خوبی است برای سنجش عدالت و سرانجام انعکاسی است از اخلاق و تمدن یک ملت. رویه قضائی است که مسیر حرکت تحولات فکری را معین می‌کند و راه گشای رفع معضلات اجتماعی است (رنه، ترجمه صفایی و همکاران، ۱۳۸۵: ۱۴۲).

بند دوم: تاریخچه دیوان عالی کشور

از لحاظ تاریخی سابقه تشکیل دیوان عالی کشور را باید در اصل ۷۵ متمم قانون اساسی دوره مشروطه جستجو کرد. این اصل، به تقلید از حقوق اساسی برخی کشورهای اروپایی، شکل دیوان عالی کشور را تحت عنوان دیوان خانه تمیز برای اول بار پیش بینی کرد، بر اساس این اصل، ماده ۴۹ قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۲۹ قمری، تاسیس دیوان تمیز در پایتخت را مقرر نمود و در سال ۱۳۱۶ شمسی، بنا به پیشنهاد فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نام این مرجع به دیوان عالی کشور تغییر یافت. اندیشه پیا کردن ساختمانی بزرگ و مدرن برای تشکیلات عدلیه و دادگستری از زمانی مطرح شد که «علی اکبرخان داور» وزیر عدلیه دوره پهلوی اول، دست به یک سری اصلاحات اساسی در تشکیلات عدلیه زد. وزارت عدلیه در دوره ناصرالدین شاه بنا شد. زمانی که وی پس از بر کنار کردن «میرزا آقاخان نوری» صدراعظم خود دست به ابتکاری جدید زد و به جای صدراعظم، شش وزارت خانه تاسیس کرد. شش وزارتخانه ای که قرار شد، با مشارکت شاه و حکومت، اداره شود. این شش وزارتخانه اگر چه شباهتی به هیات وزیران کنونی نداشت ولی شاید نخستین قدم برای ایجاد



دولت در ایران بود. یکی از این شش وزارتخانه، وزارت عدلیه بود. این وزارتخانه تا حدود سال های ۱۲۸۵ق. برنامه منظم و مدونی برای ایجاد نظم و عدالت نداشت، تا آن زمان دادگاه ها دو نوع بودند: دادگاه های «عرفی» که به امور جزائی کم اهمیت رسیدگی می کردند و دادگاه های «شرع» که محاکمات بزرگ را اداره می کرد. حدود سال های ۱۲۸۵ق. پس از آن که ناصرالدین شاه، میرزا حسین خان سپه سالار وزیر مختار ایران در عثمانی پس از سفر به عتبات از عثمانی به ایران فراخواند، از او خواست تا تغییراتی در سیستم قضایی کشور انجام دهد. میرزا حسین نیز دستورالعمل عدلیه را به منظور به وجود آمدن یک نظام هماهنگ تدوین کرد. این سیستم قضایی بعدها در مجلس اول با اضافه کردن موادی و اعمال تغییراتی، نظام عدلیه کشور را تشکیل داد. اما پس از به قدرت رسیدن پهلوی اول، علی اکبر داور» یکی از کسانی که در به سلطنت رسیدن رضاخان موثر بود، به وزارت دادگستری منسوب شد. وی تشکیلات جدید دادگستری را تدوین و برای تصویب به مجلس برد و توانست آن را به مرحله اجرا در آورد. این قانون تشکیلات، که تشکیلات دادگستری کشورهای غربی مانند سوئیس، فرانسه را الگو قرار داده بود، بسیار وسیع و گسترده بود. یکی دیگر از کارهای «داور» لغو مصونیت کنسولی اتباع بیگانه در ایران، کاپیتولاسیون بود که به موجب آن اتباع خارجی ساکن ایران نیز تحت پیگرد قانونی ایران قرار می گرفتند.

بند سوم: پیشینه بحث رویه قضایی در دیوان عدالت اداری

رویه قضایی به لحاظ معنوی و یا الزام قانونی مبنای حکم مرجع قضایی است. از دیرباز در نظامهای حقوقی نوشته نقش رویه قضایی به عنوان یک منبع حقوقی همواره مورد بحث و موجب افتراق بین انواع نظامهای مزبور بوده و هست. حقوق داخلی نیز از این قاعده مستثنا نشده است. اساساً، «حقوق مثبت»، آن چیزهایی است که نظام قضایی در کف دست اصحاب دعوی می گذارد یا نمی گذارد. بنابراین، مسأله این نیست که آیا این آراء لازم الاتباع هستند یا نه، مهم این است که قضات دیوان عدالت اداری «اینگونه رأی می دهند». این «عمل قضات»، همان رویه قضایی است. اما باید خاطر نشان شود که رویه قضایی، غیر از «رأی وحدت رویه» است. رأی وحدت رویه، الزام قانونگذار است که مقرر کرده است تا در موارد اختلاف، هیأت



عمومی، حل اختلاف کند تا از آن پس، به آنچه هیأت عمومی حکم می دهد عمل شود. بدین ترتیب، رأی هیأت عمومی در واقع، رأی قانونگذار است و دیگر رویه قضایی نیست. رویه، آن عملی است که صرف نظر از رأی وحدت رویه، یا حکم قانونگذار جریان دارد (مدنی، ۱۳۸۸: ۱۳۸).

یکی از کارکردهای مهم هیأت عمومی دیوان عدالت اداری علاوه بر ابطال مصوبات دولتی، صلاحیت صدور رأی وحدت رویه است که در قوانین مختلف دیوان (مصوب ۱۳۶۰؛ ۱۳۸۵؛ ۱۳۹۲) مورد تأکید قانون-گذار قرار گرفته است. در مقابل، دیوان عالی کشور، در صدور رأی وحدت رویه، سابقه طولانی دارد و به دلیل وجود تعارض در آرا از سال ۱۳۲۸ به صدور رأی وحدت رویه اقدام نموده است (هدایت نیا، ۱۳۸۸: ۲۱).

بند چهارم: جایگاه رویه قضایی به عنوان منبع حقوق

از دیرباز در نظامهای حقوقی نوشته نقشه رویه قضایی به عنوان یک منبع حقوقی همواره مورد بحث و موجب افتراق بین انواع نظامهای مزبور بوده و هست. حقوق داخلی نیز از این قاعده مستثنا نشده است. برخی آن را سازنده و موجد قاعده حقوقی می دانند مقصود از منبع حقوقی، تعیین عاملی است که به ظاهر می تواند قواعد حقوقی را تحمیل کند (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۱۵۸). منبع به معنی محل ظهور و روشی است برای ارائه قواعد حقوقی. امروزه اکثریت حقوقدانان کم و بیش پذیرفته اند که رویه قضایی منبعی حقوقی است (همان: ۱۶۲). این پذیرش قطعاً متأثر از واقعیت‌ها، یعنی به واسطه داده های رویه ای، است، اما، چنانچه ملاحظه شده، در توجیه رویه قضایی به عنوان منبعی از حقوق، نظری که مورد اتفاق حقوق دانان باشد ارائه نشده است. در واقع نظریه های متفاوتی عرضه شده است که هر یک بیش از آنکه طرفدار داشته باشد منتقد دارند این نظریه ها بیشتر حول رویه قضایی در عالم تئوری دور می زند و کمتر زندگی واقعی آن و تاثیر متقابل آن با سایر منابع معقول به نظر می آید که سایر منابع و حرکت تاریخی آنها بررسی شود. می توان اینگونه بیان کرد، قانون به معنای خاص کلمه برتر از رویه قضایی است و رویه قضایی برتر از مصوبات قوه مجریه (افشار، ۱۳۸۵: ۱۳۵).



بخش دوم: بررسی و تحلیل لزوم تفسیر قانون

تفسیر که مفهوم لغوی آن «هویدا کردن»، «پدیدار ساختن»، «از امر پنهان پرده برداشتن» و «بیان معنای سخن» است (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱، ۷۶۵)، در اصطلاح حقوقی فرایندی است که در آن مفهوم واقعی و مصداق حقیقی قانون با تکیه بر برخی رویکردها، پیش‌فرض‌ها، قواعد و ابزارها جست و جو می‌شود. تفسیر در واقع تلاشی است ذهنی برای کشف مراد مقنن، توضیح ابهامات، حل تعارضات، جبران نقص‌ها و خلأها و شناسایی مصداقها و مرزهای حاکمیت قانون. تفسیر قانون که گاه یک فرایند انتزاعی است و مجرد از وقایع خارجی و فارغ از دغدغه تطبیق و اجرا صورت می‌گیرد و گاه جنبه عینی به خود می‌گیرد و به منظور اداره وقایع خارجی از راه تطبیق مفهوم قانون بر آنها به عمل می‌آید، همواره یک مسأله حکمی است و پرداختن به آن به صورت رسمی تنها از مراجع و نهادهایی پذیرفته است که صلاحیتشان از سوی مقنن پیش‌بینی شده باشد. (اصل یکصد و هفتاد و سوم قانون اساسی).

وجود ابهام، اجمال، نقص، سکوت و تعارض در قانون اجتناب‌ناپذیر است. به هیچ وجه نمی‌توان ادعا کرد که تنظیم‌کنندگان متن قانون، اثری بی‌نیاز از تفسیر و توضیح پدید آورده‌اند و به تمامی پرسش‌هایی که در عمل برای دادرسان پیش می‌آید از پیش پاسخ گفته‌اند. گاه متن قانون از نوعی ابهام و اجمال برخوردار است به نحوی که تطبیق و اجرای آن بدون رفع ابهام و زدودن نقاط تاریک ممکن نیست. زمانی نیز با وجود صراحت و روشنی مفهوم قاعده قانونی، به خاطر وجود نوعی نقص و عدم جامعیت در خود قاعده یا به واسطه اوصاف اختصاصی پاره‌ای از مصداق‌ها، مرزهای حاکمیت قاعده به سادگی قابل شناسایی نیست و شمول آن بر برخی از وقایع در معرض تردید قرار می‌گیرد. پاره‌ای از واقعی خارجی یا موضوع مواد متعدد و گاه متعارض واقع می‌شوند یا اساس مشمول هیچ قاعده قانونی نیستند و قانون و قانونگذار راجع به آنها سکوت اختیار کرده‌اند. گاه برخی از احکام قانونی یک واقعه حقوقی از قاعده‌ای به قاعده‌ای دیگر عطف می‌شود و زمانی نیز متن قانون مشتمل بر خبط و خطایی آشکار است. در کنار اینها باید توجه داشت که قانونگذاران غالباً در عقبه کاروان توقف‌ناپذیر حیات اجتماعی در حال حرکتند و بیشتر در فکر تدارک زیانهای وارد شده و چاره‌جویی برای منع تکرار امور واقع شده‌اند، به همین لحاظ غالباً از پیش‌بینی



بسیاری از وقایع و رویدادهای تازه و رویارویی پیشاپیش با آنها باز می‌مانند. پیش‌بینی وقایع گوناگون و احاطه بر فروض و فروع متعدد رفتارها از حدّ توان انسان خارج است؛ به فرض توانایی هم رویارویی قانونی با آنها به وسیله عباراتی که خالی از هر نوع نقص و ابهام و اجمال باشد غیرممکن است. این گونه ملاحظات برای توجیه ضرورت تفسیر قانون کافی است. (تفضلی، ۱۳۹۰: ۷۳)

بند اول: انواع تفسیر به اعتبار مرجع تفسیرکننده

تفسیر به اعتبار مرجع و شیوه تفسیر قابل تقسیم است. همچنین تفسیر به اعتبار اینکه قانون عادی یا قانون اساسی است یا قانون ماهوی یا شکلی است، متفاوت است (جعفری تبار، ۱۳۸۳: ۱۸۳).

تفسیر قانونی، تفسیری است که مرجع قانونگذاری انجام می‌دهد و در واقع خود قانونگذار مراد و مقصود از ماده قانونی مبهم و مجمل را بیان می‌نماید و استنباطی را به‌عنوان تفسیر قانون سابق یعنی بیان مراد قانونگذار می‌نماید. تفسیر قانونی در واقع، خود قانون است و برای همه لازم‌الاتباع و واجب‌الاجر است. وقتی مفسر قانون، همان مرجعی باشد که آن را وضع کرده است، به این نوع تفسیر، تفسیر قانونی گفته می‌شود. این نوع تفسیرها برای تمام دادگاهها و افراد معتبر است و از سوی دیگر چون قانون جدیدی محسوب نمی‌شوند به گذشته عطف می‌شوند؛ البته با توجه اصل قانونی بودن جرم و مجازات و قاعده عطف بما سبق نشدن قوانین جزایی که در اصول مختلف قانون اساسی ایران، از جمله اصول ۳۶ و ۱۶۹، مقرر شده است، یک قانونگذار عادل و شرافتمند هم نباید به اسم تفسیر قوانین سابق، قانون جدیدی را وضع نموده و در نتیجه عطف بماسبق نماید. تفسیر قانونی از این جهت که منطبق با اصل تفکیک قوا بوده و از اتخاذ رویه‌های مختلف جلوگیری می‌کند، نسبت به انواع دیگر تفسیر دارای ارزش بیشتری است.

بند دوم: تفسیر قضایی

منظور تفسیری است که قضات هنگام رسیدگی به دعاوی و پرونده‌ها و انطباق موارد یا قانون، از قانون می‌نمایند و استنباط خود را از ماده قانونی بیان داشته در موارد خاص طبق آن استنباط عمل می‌کنند. تفسیری که قضات از ماده قانونی می‌نمایند در موارد خاص خود اعتبار



دارد اما در موارد دیگر و برای قضات و یا مراجع دیگر الزام آور نیست. دادرسان از زمره کسانی هستند که در مقام حل و فصل دعاوی بیشترین ارتباط را با قانون داشته و بدین جهت بار اصلی تفسیر قانون بر دوش آنان است و اصولاً تفسیر قانون از لوازم تفکیک ناپذیر کار آنان می باشد و به لحاظ ممارست طولانی و درگیری مستقیم و مراجعه مکرر آنان به قانون این گروه در این مورد نسبت به دیگران از صلاحیت بیش تری برخوردارند. قانون اساسی نیز در اصل ۷۳ به حق تفسیر قانون توسط قضات اشاره نموده است: «شرح و تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای اسلامی است، مفاد این اصل مانع از تفسیری که دادرسان در مقام تمیز حق از قوانین می کنند نیست».

بند سوم: تفسیر علمای حقوق (شخصی)

این نوع تفسیر همان تفسیر اجتهادی و نظری علمای حقوق است که در مورد قانون مجمل و مبهم مطرح می شود و هر چند از نظر معنوی واجد ارزش است ولی فاقد قدرت و اعتبار قانونی می باشد. یکی از منابع ارشادی حقوق جزا که در تحول و تکامل نظام حقوقی جامعه نقش عمده ای دارد دکترین یا عقیده علمای حقوق است. مقصود از دکترین، تفسیر مواد قانونی و تجزیه و تحلیل آراء محاکم و رویه قضائی و ارائه طریق برای آینده می باشد. حیات آثار و تألیفات حقوقی دکترین است. مفسرین حقوقی اعم از قضات، استادان و علمای حقوق از میان آراء حقوق اصولی را که حاکم بر تصمیمات حقوقی است مورد انتقاد علمی قرار داده و با تشریح و تفسیر آنها راههای کوتاهتر و بهتری را برای ایجاد یک رویه قضائی ثابت که متکی بر اصول منطقی و مسلم باشد عرضه می نمایند. بدین ترتیب مفسرین علم حقوق با تفسیر هدف واقعی مقنن و آراء صادره در طرز فکر و نحوه استنباط قضات و مجریان قانون نقش مؤثری دارند.

بخش سوم: تاریخچه و پیشینه دیوان عدالت اداری

تدوین و تصویب قوانینی که ناظر بر وضعیت سازمان حکومت و اعمال و تصمیمات مأموران حکومتی باشد به دوره مشروطیت بر می گردد. در دوره پهلوی اول دیکتاتوری اجازه وجود دادگاهی که بتوان از اعمال و تصمیمات دولتی شکایت کرد نبود. در زمان صفویه این شکایت



به عرض شاه می رساندند و از او کسب تکلیف که از جمله وظیفه ی او دادخواهی مردم علیه دولت « دیوان خانه ی عدالت » می کردند. امیرکبیر به تشکیل بود همت گماشت . ناصرالدین شاه پس از بازگشت از سفر اول اروپا فرمان تشکیل دیوان خانه عدلیه را صادر کرد. در ایران اصل ۳۲ قانون اساسی مشروطیت حق عرض حال و شکایت علیه مجلسه و وزارتخانه ها را به طور کلی مقرر کرده بود و در ماده ۶۴ قانون استخدام کشوری مصوب ۲۱ قوس ۱۳۰۱ برای رسیدگی به شکایات مستخدمین ادارات از وزیران نسبت به حقوق استخدامی، شورای دولتی پیش بینی شده بود. که در غیاب آن دیوان عالی به این گونه دعوی رسیدگی می کرد. بدین لحاظ ضرورت چنین دیوان یا دادگاهی از طرف اساتید و حقوق دانان مورد تاکید قرار گرفت تا این که با الهام از حقوق فرانسه و به تقلید از شورای دولتی آن کشور در قانونی تحت عنوان قانون راجع به شورای دولتی در هفتم اردیبهشت ۱۳۳۹ در ۳۲ ماده و ۳ تبصره به تصویب کمیسیون مشترک دادگستری مجلسین شورای ملی وقت و سنا رسید. اما این قانون هیچ گاه به مرحله اجرا درنیامد و شورای دولتی هیچ وقت تشکیل نشد. و تنها مسیر احقاق حقوق اشخاص خصوصی در برابر دستگاه حاکمه توسل به موادی از قانون مدنی و قانون مسئولیت مدنی و شکایت در دادگاه های عمومی بود که این دشواری و کندی موجب سردی طرف دعوی خصوصی یعنی شهروندان برای احقاق حقشان بود. تا این که به موجب اصل ۱۷۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به منظور رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین یا واحدها یا آئین نامه های دولتی و احقاق حقوق آن ها دیوانی به نام دیوان عدالت اداری زیر نظر قوه قضائیه پیش بینی شد. نخستین قانون دیوان عدالت اداری در ۲۵ ماده و ۹ تبصره در چهارم بهمن ماه سال ۱۳۶۰ به تصویب مجلس قانون گذاری رسید و این قانون در سال ۱۳۷۲ و ۱۳۷۸ مورد اصلاح قرار گرفت. و آئین دادرسی دیوان در سال که ۱۳۶۲ تهیه شده بود در سال ۱۳۷۹ مورد اصلاح قرار گرفت . ۱ این قانون تا سال ۱۳۸۵ اجرا می شد تا این که قانون جدید دیوان عدالت اداری در ۲۵ دی ماه ۱۳۸۵ از تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام گذشت و به اجرا گذاشته شد. اکنون دیوان تنها مرجع عمومی اداری و عالی ترین مرجع اداری کشور است که تاکنون آراء ارزشمندی در زمینه های مختلف در حدود اختیارات و



صلاحیت خود صادر کرده که به عنوان یکی از منابع حقوق اداری محسوب می شود. و از آن جا که دیوان نهادی بالنسبه نوپا است و همچنین دارای نقایص و کاستی هایی می باشد باید با تلاش و تصویب قوانین جدید و غیره منتظر ماند این نهاد را به جایگاهی که باعث اعتلای حقوق عمومی و ارتقاء حقوق شهروندان است دست یابد.

بند اول: فلسفه وجودی دیوان عدالت اداری

پرسش مهمی که در مورد دیوان عدالت اداری به عنوان یک دادگاه اداری قابل بررسی است، این است که فلسفه وجودی و یا به تعبیری ضرورت وجود آن چیست. در نظامهای تفکیک قوا، قوه قضائیه مسؤول رسیدگی به دعاوی است. بر اساس اصل یکصد و پنجاه و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، «مرجع رسمی تظلمات و شکایات دادگستری است.» با وجود این مرجع قضایی، چه نیازی به دیوان عدالت اداری است؟ در پاسخ به این پرسش لازم است به این مطلب اشاره شود که کنترل اعمال و تصمیمات اداری و رسیدگی به دعاوی اداری به سه صورت ممکن است انجام شود. یک صورت آن است که این کار توسط خود دستگاه اداری؛ یعنی قوه مجریه انجام شود که از آن به «کنترل اداری» یاد می شود. روش دوم «کنترل پارلمانی» است؛ یعنی رسیدگی به دعاوی اداری توسط قوه مقننه صورت بگیرد. و روش سوم «کنترل قضایی» است (طباطبایی مومنی، ۱۳۸۸: ۴۲۳). در ارزیابی این روشها گفته می شود: دستگاه اداری برای رسیدگی به این گونه دعاوی مناسب نیست؛ زیرا مقام رسیدگی کننده به دعاوی بایستی بی طرف باشد و بدون رعایت بی طرفی، حقوق خواهان یا شاکی تضييع می گردد. تجربه نشان داده است که دستگاه اداری در رسیدگی به دعاوی اداری نمی تواند قاضی بی طرف باشد (همان: ۴۱۸). روش کنترل پارلمانی نیز - گرچه به سهم خود اهمیت دارد - ولی این نوع نظارتها بیشتر برای ارزیابی درجه پیشرفت هدفها و برنامه ها سودمند است. قوه مقننه در نظارتی که بر اعمال دستگاهها و وزارتخانه ها دارد، بر ضعفها و تواناییها اطلاع پیدا می کند. دستگاه اداری در صورت عدم موفقیت در نیل به اهداف و برنامه ها به دلیل ناتوانی یا قصور در انجام وظایف، در مقابل پارلمان مسؤول اعمال خویش خواهد بود. این مسؤولیت که



از آن به «مسئولیت سیاسی دولت در مقابل پارلمان» یاد می‌شود.^۱ موضوع دیگری است که در جای خود شایسته بررسی است. با توجه به نکاتی که بیان شد، غالب کشورهای مترقی جهان، روش کنترل قضایی را برای نظارت بر اعمال دستگاه‌های اداری، بر دو روش «اداری» و «پارلمانی» ترجیح داده‌اند. کشورهایی که روش کنترل قضایی را جهت نظارت بر دستگاه‌های اداری (قوه مجریه) برگزیده‌اند، خود به دو دسته تقسیم می‌شوند. در بعضی کشورها، این کار توسط دادگاه‌های عادی دادگستری صورت می‌گیرد. (نظیر آمریکا و انگلستان) ولی بعضی کشورها، برای این منظور دادگاه‌های ویژه‌ای را تاسیس کرده‌اند (نظیر فرانسه، بلژیک و آلمان). جمهوری اسلامی ایران نیز جزء کشورهای دسته دوم است.

بند دوم: اهداف تشکیل دیوان عدالت اداری

اهداف تشکیل دیوان عدالت را می‌توان در دو بند مطالعه کرد: احقاق حقوق مردم و برقراری عدالت اداری

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای مردم، حقوقی را بر شمرده است، گرچه حقوق مردم منحصر به آنچه در قانون اساسی آمده نیست، با این وجود، حقوق مردم در قانون اساسی را می‌توان در فصل سوم آن (اصول ۴۲ - ۱۹) مشاهده کرد. اصل یکصد و هفتاد و سوم، هدف از تشکیل دیوان عدالت را «رسیدگی به شکایات مردم و احقاق حقوق آنان» دانسته است. هر یک از شهروندان، وقتی بر عدم رعایت حقوق خود از سوی دستگاه اداری معترض باشد، دیوان عدالت برای رسیدگی به اعتراض و شکایت او صالح خواهد بود. حقوق مردم که علاوه بر اصل یکصد و هفتاد و سوم، در اصل نود قانون اساسی نیز مورد توجه قرار گرفته، از توصیه‌های جدی دین مبین اسلام است. ورود به این موضوع موجب طولانی شدن بحث خواهد شد. در اینجا، صرفاً به قسمتی از سخنان امیرالمؤمنین علی علیه السلام در توصیه به رعایت حقوق عامه مردم و جلب خوشنودی آنان اشاره می‌شود. تلاش برای خدمت رسانی به مردم و احقاق حقوق آنان از سفارش‌های موکد بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران - حضرت امام خمینی

^۱ - اصل نود، یکصد و بیست و دوم و یکصد و سی هفتم قانون اساسی ج.ا.ا.



قدس سره - و مقام معظم رهبری - حضرت آیه الله خامنه ای - بوده و هست . می دانیم که هر دعوا و شکایتی معمولاً دو طرف دارد: یک طرف خواهان یا شاکی و طرف دیگر خواننده یا مشتکی عنه نامیده می شود . دو طرف دعوا گاهی هر دو شهروند عادی هستند؛ اما همیشه این گونه نیست . در مواردی، یک طرف دعوا شهروند است و طرف دیگر دستگاه اداری یا سازمان عمومی . در مواردی که دو طرف دعوا، هر دو شهروند عادی باشند، به دعوی آنها در محاکم عمومی رسیدگی می شود . اما در مورد دعوی نوع دوم، محاکم عمومی برای رسیدگی صالح نمی باشند . به این گونه دعوی در دیوان عدالت اداری رسیدگی می شود . همانطور که پیش از این اشاره شد، غیر از دیوان عدالت، مراجع دیگری نیز وجود دارند که به تظلمات مردم از دستگاه اداری رسیدگی می کنند . نظیر کمیسیون اصل نود قانون اساسی و سازمان بازرسی کل کشور . ولی این مراجع صرفاً مقامات تحقیق و بازرسی هستند و رسیدگی آنها جنبه ترافعی و قضایی ندارد (طباطبایی موتمنی، ۱۳۸۸: ۴۲۵). رسیدگی قضایی در این مورد صرفاً در صلاحیت دیوان عدالت اداری است . رسیدگی قضایی به شکایات مردم علیه دستگاه اداری به دو روش می تواند صورت گیرد . روش اول آن است که این کار در دادگاه های عمومی انجام شود . روش دوم، رسیدگی به این دعوی در یک مرجع ویژه و دادگاه اختصاصی است . حداقل به دو دلیل، روش دوم بر روش اول ترجیح دارد:

دلیل اول: کم شدن حجم پرونده های در نوبت و به تبع آن تسریع در صدور حکم و تحقق عدالت است . در محاکم دادگستری، به دلیل تراکم کار و حجم زیاد پرونده ها و نیز تشریفات پیچیده دادرسی، امر دادرسی به کندی صورت می گیرد . بنابراین شایسته است، برای رسیدگی به این دعوی محکمه ویژه ای دایر شود .

دلیل دوم: مساله تخصصی شدن قضاوت است . رسیدگی دقیق به اقدامات دستگاه اداری، علاوه بر دانش حقوق، آگاهی های دیگری نیز لازم دارد و بدون آن، احکام صادره نمی تواند منصفانه و عادلانه باشد . روشن است که قضات محاکم عمومی به طور معمول از تخصص لازم برای این گونه پرونده ها برخوردار نیستند . در نتیجه، برای تحقق سریع و دقیق عدالت، بهتر است، به دعوی اداری در محاکم اختصاصی رسیدگی شود در جمهوری اسلامی ایران، با



توجه به دلایل ذکر شده، دادگاهی ویژه به نام دیوان عدالت اداری مامور رسیدگی به این گونه دعاوی شده است.

بند سوم: ساختار و تشکیلات دیوان عدالت و آیین دادرسی آن

دیوان عدالت اداری در تهران مستقر می‌باشد. تشکیلات قضایی و اداری دیوان و تعیین شعب آن به پیشنهاد رئیس دیوان به تصویب رئیس قوه قضاییه می‌باشد. رئیس دیوان با حکم رئیس قوه قضاییه منصوب می‌شود رئیس شعبه نخست رئیس دیوان نیز می‌باشد و به تعداد موردنیاز معاون و مشاور خواهد داشت. قضات دیوان باید دارای ۱۵ سال سابقه کار قضایی باشند درباره ی قضات دارای مدرک کارشناسی ارشد و دکترا در یکی از گرایش‌های رشته حقوق یا مدارک حوزوی معادل داشتن ۱۰ سال سابقه کار قضایی کافی است. قضات دیوان به پیشنهاد رئیس دیوان و حکم رئیس قوه قضاییه منصوب می‌شوند. هر شعبه دیوان دارای یک رئیس و دو مستشار است ملاک در صدور رای نظر اکثریت است. یکی از نوآوری‌های مفید قانون جدید دیوان پیش‌بینی کارشناسانی به عنوان مشاور برای دیوان می‌باشد و تعدادی کارشناس از رشته‌های مورد نیاز دیوان که دست کم ده سال سابقه کار اداری و مدرک کارشناسی یا بالاتر باشند و به عنوان مشاور دیوان تعیین می‌شوند و در صورت نیاز به مشاوره کارشناسی به درخواست شعبه پرونده به مشاوران ارجاء می‌شود شعبه پس از ملاحظه ی نظر مزبور مبادرت به صدور رای می‌نماید. از دیگر ارکان دیوان، شعب تشخیص، هیات عمومی و واحد اجرای احکام دیوان می‌باشند. رد قضات دیوان شامل مواردی است که در آیین دادرسی مدنی پیش‌بینی شده است. دیوان عدالت اداری عالی‌ترین مرجع قضایی است که صلاحیت رسیدگی به دعاوی علیه دولت [منظور هر نوع دعوی نیست] و همچنین اعتراضات نسبت به آراء مراجع شبه قضایی را دارد. و از این نظر هم عرض دیوان عالی کشور است البته با این تفاوت که دیوان عالی کشور عال‌ترین مرجع قضایی در نظام دادگستری ایران است که به عموم دعاوی و تظلمات افراد در نظام طبقه بندی دادگاه‌های عمومی ایران رسیدگی می‌کند و لذا صلاحیت آن عام است اما دیوان عدالت اداری به دعاوی خاص (مردم علیه دولت) رسیدگی می‌کند و از این نظر صلاحیت آن خاص است (امامی و استوار سنگری، ۱۳۸۸: ۱۵۴).



نتیجه این که از نظر قانون اساسی، خواننده در دعاوی مطرح شده در دیوان عدالت اداری، مامورین و واحدهای قوه مجریه می باشند. لکن باید توجه داشت که آنچه به عنوان صلاحیتها و اختیارات دیوان عدالت اداری در اصل یکصد و هفتاد و سوم آمده، حداقلها محسوب می شود، قانونگذار، تعیین حدود اختیار این دیوان را به قانون عادی احاله کرده است. ذیل اصل فوق می گوید: «حدود اختیارات و نحوه عمل این دیوان را قانون تعیین می کند.» بنابراین شایسته است، این موضوع را در قانون دیوان عدالت اداری مورد مطالعه قرار دهیم. در این خصوص گفته می شود مقصود از «دولت» در قانون دیوان عدالت اداری، همان قوه مجریه است. شواهد و قراین زیر این ادعا را توجیه می نماید:

۱ - ماده ۲۵ قانون دیوان عدالت اداری، واژه «دولت» را معادل قوه مجریه گرفته است. در بخشی از این ماده آمده است:

«... دیوان عدالت اداری موظف است ... چنانچه شکایتی مبنی بر مخالفت آنها با قوانین و یا خارج از حدود اختیارات قوه مجریه بود، شکایت را در هیات عمومی دیوان مطرح نماید ...»

۲ - تبصره ۲ ماده ۱۱ قانون دیوان عدالت اداری، تصمیمات و آرای محاکم قضایی دادگستری، نظامی و انتظامی را قابل طرح در دیوان عدالت اداری ندانسته است.

۳ - دستگاه های تقنینی و قضایی، عرفاً در مفهوم دولت نمی گنجد (موسی زاده، ۱۳۹۱: ۲۹۴)

بنابراین، از نظر قانون دیوان عدالت اداری، این دیوان صلاحیت رسیدگی به دعاوی مردم علیه دستگاه های قضایی و تقنینی را ندارد. به نظر می رسد که شواهد و قراین ذکر شده، برای اثبات مدعا کافی نباشد؛ زیرا آنچه در ماده ۲۵ آمده است، نافی صلاحیت های دیگر دیوان در خصوص رسیدگی به آیین نامه های دستگاه های تقنینی و قضایی نمی باشد. علاوه بر آن، این دلیل اخص از مدعاست، زیرا بحث در مامورین، واحدها و آیین نامه های دولتی است. در حالی که موضوع ماده ۲۵ فقط آیین نامه های دولتی است. به عبارت دیگر، ماده ۲۵ حداکثر می فهماند که مقصود از آیین نامه های دولتی، آیین نامه های قوه مجریه است. اما در مورد مامورین و واحدهای دولتی، ماده مذکور ساکت است. اما در مورد تبصره ۲ ماده ۱۱ می توان گفت که مقصود از «تصمیمات و آرای دادگاه ها و سایر مراجع قضایی دادگستری و ...»



تصمیمات قضایی است که در این صورت، تصمیمات اداری و اجرایی محاکم داخل در صلاحیت دیوان می باشد (قاضی، ۱۳۹۰: ۵۶). همان طور که پیش از این اشاره شد، فلسفه وجودی تشکیل دیوان عدالت، رسیدگی به شکایت مردم از دولت است. به قرینه تقابل مردم و دولت، می توان چنین گفت که مقصود از دولت، همه کسانی اند که در مقابل مردم قرار دارند؛ یعنی طبقه حکومت کنندگان که شامل قوای مجریه، قضائیه و مقننه و نیز تمام واحدها و مؤسسات وابسته خواهد بود. دیوان عدالت اداری در عمل نیز به شکایات مردم از تصمیمات اداری و آیین نامه ها و بخش نامه های دستگاه قضایی رسیدگی کرده است. در این رابطه می توان به آرای شماره ۴۶، ۴۷ و ۴۸ مورخ ۱۳۶۷/۳/۱۶ دیوان، نسبت به اعتراض مردم به بخش نامه شماره ۱/۱۵۵۹۳ مورخ ۱۳۶۲/۳/۲۹ شورای عالی قضایی اشاره کرد (همان: ۲۹۲). بنابراین، با توجه به قانون دیوان عدالت اداری، این دیوان صلاحیت رسیدگی به اعتراضات و شکایات مردم از دستگاه های اجرایی، قضایی و تقنینی را دارا می باشد. ممکن است گفته شود: چگونه دیوان عدالت اداری - جزء تشکیلات قوه قضائیه است - به شکایات مردم در مورد تصمیمات اداری دستگاه قضائیه رسیدگی می کند؟ آیا قوه قضائیه می تواند بر اعمال خود نظارت کند؟ در پاسخ این اشکال می توان گفت: این موضوع در مورد اصل نود قانون اساسی به صراحت آمده است. به موجب این اصل، مجلس به شکایات مردم از طرز کار مجلس رسیدگی می کند و این نوع نظارت بر اعمال خود است. بنابراین، اشکال ذکر شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران سابقه دارد.

بند چهارم: ایجاد وحدت رویه قضایی در شعب دیوان

در سال ۱۳۲۸ برای تامین وحدت رویه قضایی، قانونی به تصویب کمیسیون قوانین مجلس شورای ملی رسید و به مورد اجرا گذارده شد که بسیار حائز اهمیت است به موجب این قانون «هرگاه در شعب دیوان عالی کشور نسبت به موارد مشابه رویه های مختلف اتخاذ شده باشد به تقاضای وزیر دادگستری یا رئیس دیوان عالی کشور و یا دادستان کل، هیئت عمومی دیوان عالی کشور که در این مورد لاقبل با حضور سه ربع از روسا و مستشاران دیوان عالی کشور است، تشکیل می یابد و موضوع مختلفی را بررسی کرده و نسبت به آن اتخاذ نظر می کنند در



این صورت نظر اکثریت هیئت مزبور برای شعب دیوان عالی کشور و برای دادگاهها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است و جزء به موجب نظر هیئت عمومی یا قانون قابل تغییر نخواهد بود» (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۸۹). قضات محاکم دادگستری در رسیدگی به دعاوی و اختلافات باید قوانین و مقررات را با توجه به استنباط خود تفسیر کرده و بر موضوع پرونده مورد رسیدگی کرده و تطبیق و حاصل آن را به عنوان رای، صادر و اعلام می‌کنند. در این خصوص هیچ تفاوتی بین قضات دادگاههای تالی و عالی وجود ندارد. قضات دیوان عالی کشور نیز در مقام نقض و ابرام رای مورد شکایت، قوانین را با توجه به استنباطی که از آن می‌نمایند تفسیر و اعمال می‌کنند. علاوه بر این هیچ یک از قضات حتی قاضی مراجع عالی، نمی‌توانند نظر قضایی خود را بر قضات مراجع تالی تحمیل و آنان را مکلف به تبعیت از نظر و رای خود نمایند. بنابر این با توجه به این که قضات در استنباط از قانون و اتخاذ نظر قضایی آزاد می‌باشند، همواره امکان استنباط‌های مختلف از نص واحد وجود دارد که پیامد چنین واقعیتی، صدور آرای «مختلف» در موارد «مشابه» می‌باشد. ادامه این اختلاف نظر و صدور آرای معارض در موارد مشابه، علاوه بر مخدوش نمودن به اعتبار قوه قضاییه، مردم را در تشخیص حقوق به تکالیف خود با دشواری جدی روبرو می‌کند. لذا قانونگذار، هیئت عمومی وحدت رویه قضایی را پیش‌بینی نموده تا چنانچه در موارد مشابه اعم از حقوقی، کیفری و حسبی، با استنباط از قوانین، آرای مختلفی صادر گردید، موضوع در هیئت عمومی دیوان عالی کشور مطرح و موضوع مورد اختلاف بررسی، تا نسبت به آن، نظر واحد اتخاذ و اعلام شود. در این راه، رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور مکلفند، به هر طریقی که از این امر آگاه شدند، نظر هیئت عمومی را درخواست نمایند. این آگاهی ممکن است از طریق قضات دیوان عالی کشور یا دادگاه به عمل آید که می‌توانند با ذکر دلایل از طریق رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، نظر هیئت عمومی را در خصوص موضوع درخواست کنند. به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی، هیئت عمومی دیوان عالی کشور با ترکیب کامل حداقل سه چهارم از روسا و مستشاران و اعضای معاون کلیه شعب دیوان مزبور با ریاست رئیس دیوان یا معاون وی و با حضور دادستان کل کشور یا نماینده وی تشکیل می‌گردد، تا موضوع مورد



اختلاف را بررسی کرده تا تصمیم نهایی را اتخاذ کنند. آرای وحدت رویه قضایی نسبت به احکام قطعی شده بی‌اثر می‌باشد، اما در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم‌الاتباع است. آرای که از وحدت رویه قضایی صادر می‌شود در صورتی که مطابق شرع باشد (مخالف شرع نباشد) برای کلیه شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم‌الاتباع است (نصیرایی، ۱۳۸۷: ۱۱۵).

نتیجه گیری

در نهایت فهمیدیم که به موجب اصل ۷۳ قانون اساسی شرح و تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای اسلامی است؛ مفاد این اصل مانع از تفسیری نیست که دادرسان در مقام تمیز حق از قوانین ارائه می‌دهند. دیوان کشور در واقع در مقام ایجاد وحدت رویه قضایی، تفسیر قضایی از قوانین دارد نه تفسیر قانونی. رویه قضایی اگر بدون قید و شرط بکار رفته باشد مقصود مجموع آراء قضایی است، ولی اگر به معنای خاص خود در جایی بکار رود که محاکم یا دسته‌ای از آنها در باب یکی از مسائل حقوقی، روش یکسانی در پیش گیرند و به اندازه ای آرای مراجع به آن مسئله تکرار شود که بتوان گفت هرگاه محاکم مزبور با چنین مشکلی روبه‌رو می‌شوند، همان تصمیم را خواهند گرفت. هرگاه در شعب دیوان عالی کشور یا هر یک از دادگاهها نسبت به موارد همسان خواه حقوقی، خواه کیفری و یا در امور حسبی، با برداشت از قوانین، آرای متفاوتی صادر شود رئیس دیوان عالی کشور و یا دادستان کل کشور به هر طریقی که آگاه شوند مکلف هستند نظر هیئت عمومی دیوان عالی کشور را به منظور ایجاد وحدت رویه جويا شوند. همچنین هر یک از قضات دیوان عالی کشور و یا دادگاهها نیز می‌توانند با ارائه دلایل از سوی رئیس دیوان عالی کشور و یا دادستان کل، نظر هیئت عمومی را در خصوص موضوع کسب کنند. آرای هیئت عمومی دیوان عالی کشور نسبت به احکام قطعی، بی‌اثر است، و در موارد همسان پیروی از آن برای شعب دیوان عالی و دادگاهها لازم است. آرای هیئت عمومی دیوان عالی کشور قابل تجدید نظر نیستند و فقط به موجب قانون بی‌اثر می‌شود. به موجب ماده ۴۳ قانون امور حسبی، دادستان دیوان کشور از هر راهی که از سوء برداشت دادگاهها از مواد قانون امور حسبی آگاه یابد، که مهم و موثر



باشد، نظر هیئت عمومی دیوان عالی کشور را خواسته و وزارت دادگستری را آگاه می‌سازد تا به دادگاه ابلاغ شود و دادگاهها مکلف هستند بنابر نظر یاد شده رفتار کنند. رای هیئت عمومی در این مورد برای خود دیوان عالی کشور لازم الاتباع نیست و فقط دادگاهها مکلف به پیروی از آن هستند.





منابع و ماخذ

۱. انصاری، علی؛ مبین، حجت (۱۳۹۰)، بررسی انتقادی رویه قضائی دیوان عدالت اداری در ارتباط با سازمان تامین اجتماعی، فصلنامه حقوق، مجله حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۱، شماره ۲، صص ۲۱-۴۰
۲. امامی، محمد؛ استوارسنگری، کورش، (۱۳۸۹)، حقوق اداری، جلد اول، چاپ دوم، تهران، نشر میزان
۳. تفضلی، سید محمد حسین، ۱۳۹۰، تفسیر قانون، ماهنامه راه، ش ۵۵
۴. جهانگیر، منصور، ۱۳۹۰، قانون دیوان عدالت اداری، نشر دیار، تهران، ماده ۴۰
۵. جعفری تبار، حسن (۱۳۸۳)، مبانی فلسفی تفسیر حقوقی، شرکت سهامی انتشار
۶. حسن، افشار (۱۳۸۵)، کلیات حقوق تطبیقی (انتشارات دانشگاه تهران، تیرماه سال، ص ۱۳۵
۷. رنه، دیوید (۱۳۸۵)، نظامهای حقوقی عاصر، ترجمه دکتر صفائی، دکتر عراقی و دکتر آشوری، (چاپ دوم، تهران، نشر دانشگاهی، ص ۱۱۲.
۸. شریعت باقری، محمد جواد، (۱۳۸۸) «یک دیوان عدالت اداری دیگر»، در دیوان عدالت اداری، بازخوانی جایگاه، صلاحیت و دادرسی قضایی، پژوهشنامه‌ی مرکز پژوهش استراتژیک
۹. عباسی، بیژن، (۱۳۸۹)، حقوق اداری، نشر دادگستر، تهران، چاپ اول، ص ۲۹۴
۱۰. عمید، حسن؛ فرهنگ عمید، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ دهم، ۱۳۷۶، ص ۶۶۹ و ۹۴۱.
۱۱. طباطبایی مومنی، منوچهر، (۱۳۸۲)، حقوق اداری، چاپ هفتم، تهران، انتشارات سمت